

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه مترجم
۴	پیشگفتار
	بخش اول: زبان دینی
۱۱	فصل اول: درآمد
۱۳	انواع نظریه‌های نگرشی: تعیین حدود و ثغور
۲۱	برخی تمهیدات
۲۳	فصل دوم: تنزیه
۳۸	فصل سوم: بار کلی
۳۸	بار کلی و لاک
۴۰	بار کلی در باب زبان دینی
۴۶	ایرادات
۵۴	فصل چهارم: بریث ویت و اصالت تحقیق پذیری
۵۵	پوزیتیویسم منطقی و زبان دینی
۶۰	اصالت تحقیق‌پذیری و فلسفه دین
۶۳	بریث ویت
۶۷	ایرادات
۷۰	فصل پنجم: درون‌گرایی دینی
۷۰	درون‌گرایی
۷۸	درون‌گرایی و ایمان
۸۲	نظریه‌های هیومی در باب انگیزه و نظریه‌های نگرشی
۸۴	کدام نظریه نگرشی؟

صفحه	عنوان
۸۹	فصل ششم: علیه بیان انگاری
۸۹	تحلیل بیان انگار
۹۱	بیان انگاری، خداناباوری و صدق
۹۷	بیان انگاری، درون‌نگری و قراین تجربی
۹۸	بیان انگاری سوپژکتیویسم است
۱۰۱	بیان انگاری دینی و منطق
۱۰۳	بیان انگاری و توضیح
۱۰۵	نتیجه‌گیری
۱۰۶	فصل هفتم: ارجاع
۱۰۶	آیا خدا یک نام خاص است؟
۱۰۷	توصیفی انگاری و غیرتوصیفی انگاری
۱۱۴	دوباره غیرتوصیفی انگاری
۱۱۹	ارجاع به خدا
۱۲۲	نظریه‌های تلفیقی
۱۲۵	نظریه علی با شرایط وصفی
۱۲۷	نتیجه‌گیری
بخش دوم: صدق دینی	
۱۲۹	فصل هشتم: درآمد
۱۳۴	کمینه‌گرایی چیست؟
۱۴۰	فصل نهم: فروکاست‌گرایی
۱۴۵	مشکلات فروکاست‌گرایی دینی
۱۴۹	سوپژکتیویسم
۱۵۲	فصل دهم: کمینه‌گرایی
۱۵۴	ویتگنشتاین و کمینه‌گرایی
۱۶۰	ایراداتی بر کمینه‌گرایی
۱۶۰	الف) ویتگنشتاین کمینه‌گرا نبود
۱۶۲	ب) کمینه‌گرایی اصالت تحقیق‌پذیری است
۱۶۳	ج) کمینه‌گرایی و ایمان‌گروی
۱۶۴	د) صدق از حیث معرفتی مقید نیست

صفحه	عنوان
۱۶۸	فصل یازدهم: صدق در دین
۱۶۹	توضیح و تبیین
۱۷۴	ورای فراین بودن
۱۷۸	نتیجه گیری
بخش سوم: گفتمان دینی	
۱۷۹	فصل دوازدهم: درآمد
۱۸۰	تمثیل و استعاره
۱۸۴	داستان انگاری
۱۸۷	فصل سیزدهم: استعاره و تمثیل
۱۸۷	نظریه های استعاره
۱۹۸	برنهاد فرو کاست ناپذیری: مک فاک
۲۰۰	برنهاد فرو کاست ناپذیری: کینی
۲۰۵	برنهاد فرو کاست ناپذیری: آلستون
۲۱۰	مشکلی دیگر برای برنهاد فرو کاست ناپذیری
۲۱۳	فصل چهاردهم: داستان انگاری
۲۱۳	ستایش
۲۱۹	خود فریبی دینی
۲۲۵	داستان انگاری متواضع
۲۳۳	یادداشت ها
۲۴۰	کتاب نامه
۲۴۹	واژه نامه انگلیسی به فارسی
۲۵۲	نما به

به پدرم  
مایکل اسکات

به او که سکوت، پرشورترین مخاطبه با اوست.  
حامد قدیری

## مقدمه مترجم

زبان دینی یکی از مسائل اصلی فلسفه دین و الهیات است که عنوانی متأخر اما مبحثی پر قدمت دارد. سنت های الهیاتی در اسلام و مسیحیت و یهودیت آکنده از مباحثی است که دغدغه اصلی شان چند و چون سخن راجع به ساحت الهی و به ویژه خداست. بحث از تنزیه و تشبیه و تعطیل در کلام اسلامی یا برخی از مباحث حول ذات باری (به ویژه بحث از وجود تشکیکی) در فلسفه اسلامی یا الهیات تمثیلی توماس آکوئیناس در سنت مسیحی یا الهیات سلبی موسی بن میمون در سنت یهودی نمونه ای از این مباحث اند. اما چرخش روزگار کار را بدان جا رسانید که در قرن بیستم و به طور مشخص با چرخش زبانی در سنت های مختلف فکری، مسئله زبان میان دار بخش قابل اعتنایی از مباحث مابعدالطبیعه و معرفت شناسی بشود. در نتیجه، عنوان «زبان دینی» کم کم نضج یافت و به مرور در کنار مباحث تازه تولد یافته، کل آن مباحثی را که در تاریخ سنن مختلف دینی و فلسفی حول زبان راجع به ساحت الهی شکل گرفته بود، ذیل خیمه خود جا داد.

بدین ترتیب، می توان گفت که عرصه زبان دینی محل تلاقی مباحث کهن با ابزارها و مفاهیم نو است. از این رو، زبان دینی موطن نظریه هایی شده است که قدمتی پر دامنه در تاریخ دارند اما حالا بیان و لحن تازه ای یافته اند و ریزه کاری هایشان زیر ذره بین مفاهیم و معیارهای نو ارزیابی می شود. به طبع ورود به چنین عرصه ای مقتضی آشنایی با شمه ای از این نظریه ها و نیز چند و چون روابط میان آنهاست. به گمان من این کتاب، یعنی زبان دینی، می تواند یکی از مداخل نیکو به این عرصه باشد.

زبان دینی از یک سو دغدغه طرح مسائل اصلی حوزه زبان دینی را دارد و از سوی دیگر، در پی معرفی نظریه هایی است که داعیه حل آن مسائل را دارند. با این حساب، می توان زبان دینی را در آمدی بر این حوزه دانست که خواننده را از آستانه سرزمین زبان دینی عبور می دهد. اما ویژگی های دیگری هم در کارند تا این کتاب را سزاوار ترجمه و انتشار کنند. کتاب حاضر یکی از متأخرترین منابع جامع در این عرصه است که به یمن همین تأخر، شامل برخی از نظریه هایی است که در منابع جامع دیگر از آنها ذکر نرفته است. علاوه بر این، نویسنده کتاب خود از متعاطیان فعال در حوزه زبان دینی بوده و مقالات نوآورانه بسیاری در

این حوزه تحریر کرده است که در زمان ترجمه و انتشار این کتاب تازه و داغ‌اند. از این رو، در بسیاری از فصول کتاب، از صرف طرح مسئله و نظریه‌ها فراتر رفته و دیدگاه‌های موشکافانه و انتقادی خود را هم مطرح کرده است. پس اگر زبان دینی را مدخلی بر زبان دینی بدانیم، باید توجه داشته باشیم که تا حدی به عمق سرزمین زبان دینی نیز سرک می‌کشد و خواننده را اصطلاحاً تا لبه‌های پژوهش این عرصه می‌برد. همین ویژگی اخیر باعث شده است که در برخی مواضع گام‌های استدلالی نویسنده اندکی غامض‌تر از بقیه کتاب شود؛ از این رو، در مواردی می‌طلبد که خواننده با تأمل و تأمل بیشتری دوشادوش نویسنده حرکت کند تا مُراد او را روشن تر یابد.

البته در مقام مترجم هم و غم خود را بر این گذاشتم که برای خواننده فارسی‌زبان، تجربه‌ای مشابه تجربه خواننده انگلیسی‌زبان فراهم آورم، اما اعتراف می‌کنم که چه بسا برخی از دشوارفهمی‌های این کتاب از ضعف ترجمه من نشئت گرفته باشد. ولی امیدوارم کلیت ترجمه خواننده نکته‌بین را مجاب کند از خطاهای ترجمه چشم پوشد.

اما چند نکته مترجمانه در باب معادل‌ها؛ در پایان کتاب، فهرستی از برخی معادل‌های مختار آورده‌ام، اما جا دارد همین‌جا به برخی از آن‌ها - که به‌نظم محتاج توضیح‌اند - اشاره کنم. یکی از دشواری‌های ترجمه در حوزه فلسفه زبان ترجمه واژگانی است که در زبان متعارف تقریباً به یک معنا به کار می‌روند، اما اینجا تفاوت‌های ریز و پراهمیتی با یکدیگر دارند. برخی از این واژگان عبارت‌اند از: utterance و expression، statement و assertion و proposition و sentence. تلاش کرده‌ام بر اساس تفصیلاتی که نویسنده حول هریک از این مفاهیم ارائه کرده است و ایضاً طی مشورت با برخی صاحب‌نظران، واژگانی انتخاب کنم که هم وافی به مقصود باشند و هم انسجام کل اثر را حفظ کنند. از این رو، به ترتیب، معادل‌های «اظهار»، «بیان کردن»، «قضیه»، «تصدیق»، «گزاره» و «جمله» را برای آن‌ها در نظر گرفته‌ام. در این میان دو استثنا وجود دارد: در برخی موارد که expression به یک امر لفظی اشاره داشته، از معادل جافتاده «عبارت» بهره برده‌ام؛ همچنین «تصدیق» را گاهی معادل واژگان دیگری به کار برده‌ام، اما دغدغه‌ام بر این بود که زمانی این اتفاق بیفتد که از مُراد نویسنده چیزی شبیه «تصدیق» در منطق سنتی استشمام کرده باشم؛ یعنی جزئی که کنار تصور موضوع و تصور محمول و تصور رابطه میان آن‌ها می‌نشیند و قضیه زبانی را می‌سازد.

یکی دیگر از بزن‌گاه‌های ترجمه این کتاب واژه‌های explain و account بود. رویه رایج در ترجمه متون فلسفی به خصوص متون فلسفه تحلیلی آن است که explain و مشتقاتش را

به «تیین کردن» ترجمه کنند. اما به سبب کثرت استفاده مترجم از account و قرابت معنایی آن با «تیین» به معنی «روشن سازی»، ترجیح داده‌ام که واژه «تیین» و مشتقاتش را برای account نگه دارم و explain را به معادل رایج دیگرش، یعنی «توضیح دادن»، ترجمه کنم.

علاوه بر این‌ها، واژه پردر context را که معرکه آراء مترجمان است، «سیاق» و به تبع آن، contextualism را «سیاق‌انگاری» ترجمه کرده‌ام. در نهایت، توشه زبانی من برای واژه پُر حاشیه «sense» در فلسفه گوتلوب فرگه به جایی نرسید و هرچه برگزیدم با جای دیگری از متن به مشکل برخورد. ناچار - مستظهر به مشورت برخی صاحب‌نظران - معادل ترجمه‌ناشده «سنس» را برای آن نوشتم. امیدوارم قلت استعمال این واژه در متن حاضر از زهر ترجمه‌ناشدگی اش بکاهد.

در پایان، جا دارد از افرادی که به نحوی در شکل‌گیری این ترجمه مساهمت داشته‌اند تشکر کنم. اول از همه قدردان دکتر رضا اکبری هستم؛ گفت‌وگو با ایشان حوزه زبان دینی را برایم پررنگ‌تر کرد و فصل تازه‌ای در مطالعات من گشود. انتخاب و ترجمه این کتاب میوه دل‌گرمی‌های ایشان در آن گفت‌وگوست. همچنین تشکر می‌کنم از دکتر داود حسینی، دکتر کاوه لاجوردی، دکتر ساجد طیبی و دکتر یاسر پوراسماعیل که با پاسخ‌های تفصیلی و بصیرت‌افزایشان مرجع من در معادل‌یابی کلمات تخصصی بودند. البته ناگفته پیداست که اولاً برخی از معادل‌های مختار من اختلافاتی با نظر ایشان دارد و ثانیاً ضعف و نارسایی این حیطه کاملاً برعهده من است. ایضاً قدردانی می‌کنم از لطف دوست عزیزم محمدرجاء صاحب‌دل؛ به دلالت ایشان بود که ترجمه این کتاب به دست متولیان سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) رسید. نیز باید تشکر کنم از اولیای امور در گروه فلسفه و کلام سمت که با نظر آینده‌نگر و با چشم خطاپوش خود این کتاب و ترجمه آن را سزاوار طبع یافتند. در پایان، هرچه در این مجلد آمده، چه خوب و چه بد، مرهون مرافت همسرم است. در طول ترجمه این اثر، که در دوران سخت بلیه کرونا آغاز شد و به پایان رسید، ایشان همراه و مشوق من بود. در پایان، امید دارم این بضاعت مُزجاة برای خوانندگان مفید باشد و مرّضی در گاه عزیز عالم واقع شود.

حامد قدیری

۱۰ مرداد ۱۳۹۹

## پیشگفتار

هدف اصلی این کتاب آن است که تبیینی از معنای جملات و اظهارات دینی به دست بدهد و بخشی از پیشینه تاریخی و فلسفی نظریه‌های گوناگون حول این موضوع را واکاوی کند. مرادم از جملات دینی جملاتی است که هویتی دینی، مثل خدا، یا ویژگی‌ای دینی، مثل قداست، را بیان می‌کنند (من مشخصاً درباره جملات خبری دینی بحث می‌کنم مگر آنکه جایی به خلاف آن تصریح کنم). من اظهارات دینی را تولید یک جمله دینی به شکل شفاهی، مکتوب یا غیر از این‌ها در نظر می‌گیرم. بدین ترتیب، اظهار دینی لزوماً مقید به ارتباطات شفاهی و کلامی نیست. البته دامنه زبان و گفتمان دینی را می‌توان وسیع‌تر یا مضیق‌تر از این در نظر گرفت. مثلاً *غزل غزل‌ها*<sup>۱</sup> را می‌توان به شکل مقبولی بخشی از گفتمان دینی تلقی کرد هرچند که چندان به سبک و سیاق محتوای متعارف و بارز دینی نیست. ولی به هر حال، گستره مواردی که ذیل تعریف ما می‌گنجد عمدتاً زبانی - در کنار سایر گفتمان‌ها و زبان‌ها مثل اخلاق، علم، زیباشناسی و ریاضیات - در نظر گرفته می‌شود که خدا را محوری‌ترین امر تلقی می‌کند و از این رو، حائز اهمیت خاص فلسفی است. علاوه بر این، تعریف مد نظر ما دربرگیرنده همان دامنه زبان و گفتمان دینی‌ای است که از قدیم، در فلسفه دین و الهیات به آن می‌پرداخته‌اند.<sup>(۱)</sup>

یکی از شیوه‌های کارآمد برای سروکله‌زدن با این موضوع آن است که ابتدا از یک نظریه بدوی<sup>۲</sup> در باب معنای جملات و اظهارات دینی شروع کنیم و سپس، به انتقادات وارد بر این نظریه و نظریه‌های بدیل آن پردازیم. نظریه بدوی می‌کوشد سراسرترین تعبیر از زبان و گفتمان دینی را ارائه کند؛ طوری که هم به قراین زبانی پایبند باشد و هم تا جایی که ممکن است با فهم خود گویندگان از سخن‌ها و تعاملاتشان قرابت داشته باشد. بنابراین می‌توان نظریه بدوی را موضع پیش فرض فلسفی در قبال زبان دینی تلقی کرد و فاصله گرفتن از آن را محتاج

۱. *The Song of Songs: غزل غزل‌ها* یا *نشید الأناشید* خشی از عهد عتیق است که منتسب به سلیمان نبی (ع) است و حاوی سروده‌هایی در تجلیل از رابطه عاشقانه است - م.

۲. *face value theory*: مراد از این نظریه نظریه‌ای است که در نگاه نخست و بدون تأمل خاص و صرفاً بر اساس درک متعارف شکل می‌گیرد. معادلی که در اینجا برای آن برگزیده‌ایم - یعنی بدوی - برگرفته از تعبیری است که در سنت ما، تحت عناوینی مثل شبهه بدوی یا محکمه بدوی استفاده شده است. نکته حائز اهمیت آن است که این کلمه در اینجا به سکون دال است و معنای متفاوتی با کلمه بدوی (به معنای بیابان‌گرد و بیابان‌نشین) دارد - م.

استدلال قانع کننده دانست. نظریه بدوی را می توان در سه حیطه اصلی پی گرفت: الف) محتوای گزاره‌ای - یا محتوای «معنایی»<sup>۱</sup> یا «زبانی»<sup>۲</sup> - یک جمله چیست؟ چنین جمله‌ای به اختصار چه می گوید؟ ب) شرایط صدق جملات دینی کدام‌اند و مفهوم صدقی را که در زبان دینی به کار رفته، چگونه باید بفهمیم؟ ج) معنای اظهارات دینی چیست؟ یعنی گویندگان جملات دینی را در گفتمان دینی و برای مقاصد ارتباطی خودشان به چه نحوی به کار می گیرند؟ حالا بیایید یکی یکی این‌ها را بررسی کنیم.

یک جمله ساده دینی را در نظر بگیرید:

۱. خدا قادر مطلق است

بیایید از الف) شروع کنیم: این جمله چه می گوید؟ نظریه بدوی پاسخ خیلی ساده و ظاهراً بس واضح دارد: (۱) می گوید یا دارای این محتوای گزاره‌ای است که، *خدا قادر مطلق است*. اگر این نظریه بخواهد کمی دقیق تر پاسخ بدهد، می گوید این جمله حاکی از این واقعیت است که خدا قادر مطلق است و انتظار داریم که گوینده با تأیید این جمله (اگر در مقام اراده معنای حقیقی آن باشد)، باور خود نسبت به این واقعیت را بیان کند. در کل، نظریه بدوی همان تعبیری را از زبان دینی ارائه می کند که از سایر حوزه‌های توصیفی زبان به دست می دهد. بنا بر نظریه بدوی، محتوای جملات دینی، جز اینکه موضوع بحثشان خاص و متفاوت است، هیچ ویژگی خاص و متفاوتی نسبت به سایر جملات ندارند. غالباً مخالفت با نظریه بدوی در قبال زبان دینی را پدیده‌ای منتسب به قرن بیستم می دانند، اما همان طور که در فصل اول خواهیم دید، مخالفت با چنین رویکردی سابقه‌ای دارد که قدمت آن دست کم به قرن چهارم میلادی و نخستین الهی دانان مسیحی متعهد به الهیات تنزیهی<sup>۳</sup> بازمی گردد. طیف گسترده‌ای از نظریه‌های بدیل وجود دارد که در تقابل با نظریه بدوی‌اند. در سمت معتدل و میانه‌رو این طیف، ادعا بر این است که نظریه بدوی ناقص است؛ چون هر چند جملات دینی باور گوینده را بیان می کنند اما علاوه بر آن، باید این جملات را وضعاً<sup>۴</sup> بیانگر رویکردهای «غیرشناختی»<sup>۵</sup> مانند احساسات، موضع گیری‌ها، توجهات، عواطف، برنامه‌های ذهنی و چیزهایی از این قبیل دانست. اما در سمت رادیکال تر این طیف، بیان‌انگاران دینی<sup>۶</sup> مدعی‌اند که جملات دینی حاکی از واقعیات

- 
1. semantic
  2. linguistic
  3. apophatic theology
  4. conventionally
  5. non-cognitive
  6. religious expressivists

دینی نیستند و بدین ترتیب باید آن‌ها را نه بیانگر باورهای دینی، بلکه صرفاً بیانگر رویکردهای غیرشناختی به شمار آورد.

شرایط صدق جملات دینی چیست؟ آیا صدق جملات دینی با صدق سایر جملات توصیفی فرق دارد؟ نظریه بدوی جواب ساده و سراسری به هر دو سؤال می‌دهد. پاسخ سؤال اول؛ در اکثر موارد، می‌توانیم شرایط صدق یک جمله خبری دینی را از مفاد همان جمله برداشت کنیم. مثلاً (۱) فقط در حالتی صادق است که خدا قادر مطلق باشد. اما پاسخ به سؤال دوم؛ هیچ فرقی بین مفهوم صدق در گفتمان دینی و گفتمان‌های غیر از آن نیست. بنا بر نظریه بدوی، به‌طور کلی صدق جملات دینی نیز درست مثل سایر جملات توصیفی مشخص می‌شود؛ یعنی صدق این جملات به این است که تطابق این جملات با واقعیات محکی‌شان را نشان دهیم. یکی از گروه‌های مخالف پاسخ نظریه بدوی به سؤال نخست فروکاست‌گرایان دینی<sup>۱</sup> هستند. طبق نظر این گروه، شرایط صدق جملات دینی از طریق جملات غیردینی مشخص می‌شود. یعنی درست است که ظاهراً زبان دینی در مقام حکایت از واقعیات دینی است، اما در واقع محکی‌اش واقعیات طبیعی، روانی یا مانند این‌هاست. پاسخ نظریه بدوی به سؤال دوم نیز با مخالفانی مواجه شده است که آن‌ها را ذیل عنوان کمیته‌گرایی دینی<sup>۲</sup> جا می‌دهم. طبق این نظر، بین مفهوم صدق دینی و مفهوم صدقی که در حوزه‌های توصیفی دیگر مثل علم تاریخ به کار می‌رود، تفاوت‌های مهمی وجود دارد. ماهیت صدق دینی و شرایط صدق جملات دینی موضوع بخش دوم این کتاب است. در آنجا خواهیم دید که از نیمه قرن بیستم، دیگر اقبال‌چندانی به فروکاست‌گرایی در کار نبوده است، اما ارزیابی و بررسی آن در فصل نهم بستر تاریخی لازم برای بحث از کمیته‌گرایی در دو فصل دهم و یازدهم را فراهم می‌کند. کمیته‌گرایی دینی خواهرخوانده جوان‌تر و به لحاظ فلسفی پیچیده‌تر فروکاست‌گرایی دینی است و از آثار دینی ویتگنشتاین نشئت گرفته است.

حالا فرض کنیم که حرف نظریه بدوی در قبال محتوا و شرایط صدق جملات دینی درست باشد. اما همچنان سؤال دیگری باقی می‌ماند: گویندگان به هنگام اظهار یک جمله دینی چه چیزی را اراده می‌کنند؟ زیرا ممکن است مُراد گویندگان با محتوای این جملات یا آنچه این جملات را صادق کرده،<sup>۳</sup> فرق داشته باشد. در اینجا ما با اموری مواجهیم که با معنای

1. religious reductionists

2. religious minimalism

۳. در اینجا نویسنده در مقام اشاره به مفهوم «صدق‌ساز/truth-maker» است. صدق‌ساز آن چیزی است که باعث صادق شدن جمله یا گزاره می‌شود. طبق بیان متعارف و ساده، صدق‌ساز جملات همان واقعیت یا وضع‌اموری است که از آن‌ها حکایت می‌کند؛ یعنی سفید بودن برف در جهان واقع باعث صادق شدن جمله «برف سفید است» می‌شود - م.

اظهارات سروکار دارند، اما به وسیله شرایط صدق یا محتوای گزاره‌ای‌شان مشخص نمی‌شوند. گاهی اوقات در مقام تفکیک این امور از حوزه «معناشناسی» می‌گویند، چنین اموری به حوزه «کاربردشناسی»<sup>۱</sup> معنا تعلق دارند.<sup>(۲)</sup> یکی از مثال‌های مشهور این تمایز را می‌توانیم از فرگه (۱۸۹۲) وام بگیریم: دو عبارت «و/اما» را ملاحظه کنید. در مواردی که/اما نیز برای عطف به کار می‌رود، ظاهراً محتوای دو جمله «الف و ب» و «الف اما ب» یکسان است؛ یعنی هر آنچه باعث صدق جمله اول بشود، سبب صدق جمله دوم خواهد بود.<sup>(۳)</sup> با این حال، تفاوتی در معنای این دو جمله وجود دارد. مثلاً به تفاوت این دو اظهار توجه کنید:

۲. او متأهل شده بود و شاد بود.

۳. او متأهل شده بود، اما شاد بود.

(۳) تلویحاً به نوعی تقابل میان تأهل و شادی اشاره دارد حال آنکه (۲) فاقد چنین معنای تلویحی است (یا دست کم به اندازه (۳) نیست). همچنین گاهی پیش می‌آید که یک جمله تلویحاً به صدق یا کذب جمله دیگری اشاره می‌کند. مثلاً تلویحاً از (۴) صدق (۵) را برداشت می‌کنیم.

۴. بعضی و کلا حقوق زیادی می‌گیرند.

۵. این طور نیست که همه و کلا حقوق زیاد بگیرند.<sup>۲</sup>

اما اگر (۵) کاذب باشد، نمی‌توانیم کذب (۴) را نتیجه بگیریم؛ یعنی یک گوینده می‌تواند به نحوی سازگار (۴) را تصدیق کند در حالی که [برخلاف معنای تلویحی‌اش] معتقد باشد که همه و کلا حقوق زیاد می‌گیرند. البته ممکن است غلط‌انداز باشد که کسی (۴) را تصدیق کند، اما (۵) را کاذب بداند، اما حرف او دروغ به حساب نمی‌آید؛ زیرا گوینده (۴) واقعاً (۵) را به زبان نیاورده است. ایچ. پی. گرایس<sup>۳</sup> این نوع معانی ضمنی یا تلویحی را تحت عنوان تلویح محاوره‌ای<sup>۴</sup> جا داده است (1982, ch. 2). (۵) تلویحاً از (۴) برداشت می‌شود، اما جزئی از

1. pragmatics

۲. در واقع مراد نویسنده این است که وقتی در محاورات عرفی مان «بعضی» و کلا را به قیدی متصرف می‌کنیم، غرضمان این است که بگوییم البته همه و کلا به این قید متصرف نیستند، چرا که اگر همه و کلا را مد نظر داشتیم، به راحتی به جای قید «بعضی» از قید «همه» استفاده می‌کردیم - م.

3. H. P. Grice

4. conversational implicature

محتوای آن به حساب نمی آید. یکی از کاربردهای رایج تلویح محاوره‌ای در تعبیر استعاره‌هاست (که در فصل سیزدهم به تفصیل به این موضوع و موضوع تمثیل خواهیم پرداخت). فرض کنید گوینده‌ای تصدیق کند که:

۶. خدا صخره من است.

ظاهراً محتوای این گفته ادعای واضح البطلانی است که خدا صخره من است. اما می‌توان این ادعا را طوری فهمید که تلویحاً به اموری ناگفته اشاره داشته باشد؛ مثلاً شاید تلویحاً به این معنا باشد که گوینده حمایت و پشتیبانی معنوی و عاطفی خدا را حس کرده است.

بنا بر نظریه بدوی، جمله (۱) معمولاً تصدیقی تلقی می‌شود که مقصود از آن همان معنای حقیقی‌اش بوده و گوینده نیز با چنین تصدیقی باور خود را مبنی بر اینکه خدا قادر مطلق است، بیان کرده است. اما کسانی در مخالفت با این تعبیر نظریه بدوی ادعا کرده‌اند که اظهارات دینی - حتی آن‌هایی که ظاهراً معنای حقیقی‌شان قصد شده - به نحو نظام‌مند و فروکاست‌ناپذیری استعاری هستند. طبق نظر داستان‌انگاران<sup>۱</sup>، گویندگان در مقام تصدیق اظهارات دینی نیستند یا نباید حرف آن‌ها را طوری تعبیر کنیم که انگار در مقام بیان باور به محتوای حرفشان‌اند. خلاصه همه این مباحث ذیل وجوه «کاربردی» گفتمان دینی جا می‌گیرند که موضوع بخش سوم این کتاب است.

سه حیطه عام الف) زبان دینی، ب) صدق دینی و ج) گفتمان دینی مواضع اصلی نزاع درباره زبان دینی را پوشش می‌دهند و علاوه بر آن، ساختار کلانی برای سازمان‌دهی این کتاب در سه بخش مجزا فراهم می‌کنند. در آغاز هر بخش، مقدمه‌ای آمده است که نظریه بدوی را به تفصیل توضیح می‌دهد و نظریه‌های مخالف آن را به اختصار معرفی می‌کند. فصل‌های بعدی هر بخش به ارزیابی مواضع مختلف مربوط به آن موضوع می‌پردازد و تعدادی از استدلال‌های دیگر را نیز معرفی می‌کند. شاید بتوان نظریه بدوی را موضعی «واقع‌گرا» تلقی کرد. اما «واقع‌گرایی دینی»<sup>۲</sup> اصطلاحی فلسفی است که در آشکال و انحای گوناگونی به کار رفته است که غالباً هیچ ربط خاصی به زبان دینی ندارند؛ بنابراین از استعمال این اصطلاح که به اندازه فایده‌اش رهن است، اجتناب کرده‌ام.

همچنین در این کتاب چند مبحث تاریخی و فلسفی مربوط به زبان و گفتمان دینی را مطرح

1. fictionalists  
2. religious realism

کرده‌ام که نظریهٔ بدوی متعرض آن‌ها نشده است. مثلاً در فصل هفتم ماهیت ارجاع دینی بررسی می‌شود: آیا «خدا» یک نام است؟ واژهٔ «خدا» چطور به خدا ارجاع می‌دهد؟ در فصل پنجم به این سؤال می‌پردازم که باورهای دینی چگونه به انگیزه‌های متدینان پیوند می‌خورند. در فصل چهارم نیز با این سؤال کلنجار می‌روم که چرا نظریهٔ تحقیق‌پذیری معنا<sup>۱</sup> - که در دهه‌های بیست و سی میلادی مطرح شده بود - حتی مدت‌های مدیدی پس از آنکه در مباحث جریان اصلی فلسفی از اعتبار افتاده بود، همچنان تا اواخر قرن بیستم تأثیر و نفوذ زیادی بر فلسفهٔ دین داشته است.

تمرکز اصلی این کتاب عمدتاً بر نظریه‌های غیربازنگرانه<sup>۲</sup> در باب زبان و گفتمان دینی است؛ یعنی دنبال این هستیم که ببینیم جملات دینی چه معنایی دارند و گویندگان چنین جملاتی هنگام گفتن آن‌ها چه معنایی را اراده می‌کنند. بنابراین، کمتر به سراغ نظریه‌هایی می‌رویم که هدفشان بازنگری در زبان دینی و اعمال تغییرات در نگرش گویندگان نسبت به گفته‌هایشان است. یکی از مشکلات غامض در تفسیر آراء نویسندگانی که در طول تاریخ دربارهٔ این موضوع قلم زده‌اند این است که بفهمیم مقصودشان نظریهٔ بازنگرانه بوده یا غیربازنگرانه. پیچیدگی این مسئله زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم خیلی از نظریه‌های اصلی حوزهٔ زبان دینی هم خوانشی بازنگرانه دارند و هم خوانشی غیربازنگرانه. مثلاً برخی از فروکاست‌گرایان مدعی‌اند که شرایط صدق جملات دینی بر اساس، مثلاً، جملاتی طبیعت‌گرایانه در قبال واقعیات دنیوی ارائه می‌شود، اما دستهٔ دیگری از فروکاست‌گرایان معتقدند که معنای گفتمان دینی و ارجاع «خدا» را باید به گونه‌ای تغییر داد که بتوان بنیانی طبیعت‌گرایانه برایشان پیدا کرد. یا مثلاً برخی از داستان‌انگاران مدعی‌اند که اظهارات دینی، برخلاف ظاهرشان، واقعاً تصدیق حقیقی به حساب نمی‌آیند، اما دستهٔ دیگری از داستان‌انگاران معتقدند که گویندگان تصدیق حقیقی انجام می‌دهند اما این رویهٔ رایج نادرست است و باید در آن بازنگری کرد. با این تفاسیر، ما در این کتاب به نظریه‌های دستهٔ نخست می‌پردازیم: یعنی به جای آنکه بگوییم گویندگان باید چه معنایی را اراده کنند، از این می‌پرسیم که گویندگان چه معنایی را اراده کرده‌اند. در فصل‌های آتی، بارها به بحث از تمایز میان نظریه‌های بازنگرانه/غیربازنگرانه بازخواهم گشت.

کتاب حاضر از خیلی از مدعیات نظریهٔ بدوی دفاع می‌کند، اما این طور هم نیست که همه چیز بر وفق مراد حامیان این نظریه باشد. درست است که من به طور کلی با تبیین و تعبیر نظریهٔ

1. verificationist theory of meaning  
2. non-revisionary

بدوی از صدق دینی همدلم، اما دلایل مُقنعی هم در کار است که ما را نسبت به نقصان تعبیر نظریه بدوی از زبان و گفتمان دینی مجاب می‌کند. در فصل پنجم، نشان می‌دهم که دلیل خوبی در دست داریم تا بپذیریم که بیان وضعیت‌های غیرشناختی نقش مهمی در تعبیر زبان دینی ایفا می‌کند؛ البته اهمیت این نقش آن قدر نیست که در نهایت به این نتیجه برسیم که جملات دینی حاکی از واقعیات دینی نیستند یا برای بیان باورهای دینی به کار نمی‌روند. با همه این اوصاف، افزودن مؤلفه غیرشناختی به معنای قراردادی جملات دینی تغییر و تعدیل مهمی در نظریه بدوی به حساب می‌آید. همچنین در فصل چهاردهم متوجه خواهیم شد که میان [از یک سو] افعال گفتاری‌ای که در گفتمان دینی و برای تأیید جملات خبری دینی به کار می‌روند و [از سوی دیگر] تصدیق جملات خبری در حوزه‌های گفتمانی دیگر تفاوت‌های مهمی وجود دارند. البته با اینکه این تفاوت‌ها در فهم معنای گفتمان دینی حائز اهمیت‌اند، اما باز هم نمی‌توانند شهود بنیادین نظریه بدوی را (مبنی بر اینکه گفتمان دینی با بیان باورهای دینی و حکایت از واقعیات دینی سروکار دارد) زیر سؤال ببرند.

زبان دینی موضوعی جذاب است و وقتی از این می‌پرسیم که گویندگان به هنگام سروکله زدن با زبان دینی چه معنایی در سر دارند، در واقع داریم به یکی از سؤالات اساسی فلسفه دین پاسخ می‌دهیم. در طول این کتاب، تاریخ دراز و پرنشیب و فراز این موضوع را باز می‌کنیم، روابط میان کارهای مربوط در فلسفه تحلیلی، کلام و فلسفه قاره‌ای را می‌بینیم و علاوه بر آن، میان این موضوع و سایر حوزه‌های فلسفی، به خصوص فلسفه زبان، پیوندهایی برقرار می‌کنیم.